

رفیق مهنار (منیژه) معنوی پرست



در کشور ما علاوه بر تمام ستم های طبقاتی که عموم کارگران و زحمت کشان از آن رنج می برند، ستم مضاعف بر زنان خود عاملی است که زنان را به میدان مبارزه فرا می خواند. و زمانی که دریافتند رهائی واقعی تنها با نابودی جامعه طبقاتی به دست می آید، راه سرخ پرولتاریا را برگزیدند. و بدین سان چهره نوینی در صف اول مبارزان راه آزادی و سوسیالیسم ظاهر شد؛ زن کمونیست. شورشگری علیه بردگی، که به ابتذال شاهانه و قید و بند فقیهانه تن نداد؛ چهره ای که در سیاه چال های رژیم و زیر شکنجه های وحشیانه رنگ نباخت؛ اراده ای که هرگز تزلزل بدان راه نیافت، رفیق مهنار معنوی پرست، از تبار این قهرمانان بود.

مهنار در سال 1338 در یک خانواده متوسط در تهران به دنیا آمد. به دلیل مأموریت های اداری پدرش که افسر ارتش بود در نقاط مختلف کشور زندگی و تحصیل کرد. در دوران تحصیل با هم کلاسانش بسیار صمیمی بود و از این طریق فرصت یافت به کُنه زندگی مشقت بار زحمت کشان پی ببرد و مظالم طبقاتی را در اشکال گوناگون آن از نزدیک لمس کند. در ارتباط با مسائل و مشکلات شغلی پدر با سیستم اداره ارتش و اطاعت کور کورانه و انواع تبعیضات و روابط نابرابر حاکم بر آن آشنا گردید و اینها همه نفرت و کینه نسبت به وضع موجود را در وجود او شعله ور ساخت. فضای خانواده به دلیل دستگیری دائیش در رابطه با یک گروه مذهبی، فضای سیاسی بود و به همین دلیل نفرت و کینه حاصل از تجربیات شخصی به ناگزیر جهت گیری مبارزاتی علیه رژیم شاهنشاهی به خود گرفت. اما مهنار علاوه بر تأثیر اولیه از فضای خانواده، راهی مستقل برای مبارزه خویش برگزید و از همان دوران دبیرستان، مارکسیسم – لنینیسم را به عنوان راه نمای زندگی و مبارزه برگزید و آگاهانه رشته معلمی را برای ادامه تحصیل انتخاب کرد تا بذر آگاهی میان فرزندان کارگران و زحمت کشان بیفشاند.

در دوره انقلاب که در دانشکده تربیت معلم تهران تحصیل می کرد، به عنوان یک کمونیست فعالانه در مبارزه توفنده توده ای شرکت جست. کوره گدازان قیام عزم پایدار و روحیه انقلابی وی را برای تحمل مشکلات و تداوم مبارزه صد چندان ساخت. با اعلام مواضع سیاسی - ایدئولوژیک " راه کارگر" رفیق مهناز به دانشجویان هوادار پیوست و از آن پس با نام مستعار منیژه حیات نوین مبارزاتی خویش را در سازمان ما آغاز نمود. مبارزه جوانی، پشت کار و شور و شوق بی پایان او زبانزد همه بود. به هنگام تهاجم ارتجاعی رژیم به دانشگاه ها که با هدف خاموش ساختن سنگر آزادی و روشنگری انجام گرفت، منیژه در صف مقدم دانشجویان و مبارزانی قرار داشت که با این حمله وحشیانه مقابله می کردند. در طی سال های 58 تا 60، رفیق منیژه به طور مستمر با مزدوران رژیم درگیر بود و در این دوره چهار بار دستگیر شد و یک بار نیز در 30 خرداد 60 در درگیری با مزدوران مجروح شد. اما هر بار با مقاومتی بی نظیر خود را از چنگ مزدوران رژیم رهانید و با پی گیری و اشتیاق بیشتری مبارزه را ادامه داد.

سرانجام روز نوزده شهریور ماه شصت، شناسائی و دستگیر شد. نبرد آخرین آغاز شده بود و رفیق منیژه باید جنگنده تر از همیشه می رزمید. مزدوران رژیم که در جریان درگیری مستمر، وی را به خوبی می شناختند، سعی کردند با اعمال شکنجه های وحشیانه اراده تسلیم ناپذیر او را در هم بشکنند. اما هر بار در برابر این " قلعه عظیم که طلسم دروازه اش کلام کوچک دوستی " بود به زانو درآمدند. هم چنین تلاش بی هوته سرحدی زاده جنایت کار (وزیر کار بعدی) - دائی رفیق منیژه - برای کشاندن وی به لجن زار خیانت با شکست مفتضحانه ای روبرو شد. از همین رو پس از شش هفته، مزدوران ولایت فقیه که از غلبه بر این کوه استوار مایوس شده بودند، حکم به اعدامش دادند.

در شامگاه اول آبان ماه، وقتی که خورشید غروب می کرد و آسمان چون جان عاشقان آزادی آتش به جان بود، رفیق منیژه گردن فراز پای در میدان تیر گذاشت و جاودانه شد.

جلادان ولایت فقیه بر این پندارند که با کشتن عاشقان آزادی و سوسیالیسم چشمه روشنایی خواهد خشکید، اما غافل از این که این غنچه های سرخ پرپر می شوند تا شکفتن جاودانه گردد و خاموش می شوند تا روشنایی بیاید. و چنین خواهد شد.

وصیت نامه رفیق:

پدر و مادر عزیزم، بالاخره بعد از روز حکم را دادند و گویا به اعدام محکوم شده ام.

پدر جان، مادر عزیزم، همیشه به داشتن شما افتخار می کردم و امیدوارم شما نیز چنین بوده باشید. اگر اذیتان کردم مرا ببخشید، چرا که من هدفی مقدس داشتم. عزیزانم گفتمی زیاد دارم، ولی دیگر نمی توانم چیزی بنویسم، آخرین لحظات را می خواهم به یاد خاطرات خوشی که با هم بودیم باشم.

خداحافظ عزیزانم، مامان، بابا، مجید،

مزگان، مرسده، (یک اسم ناخوانا)

قربان همه تان 60/7/30

(امضاء منیژه)

مجید جان

من و تو همیشه خروس جنگی بودیم، ولی عزیزم بدون که دوستت داشتم و دارم، سعی کن در زندگی به چیزهای دیگری هم غیر از موتور و بیندیشی.

مزگانم، عزیزم، خواهر خوبم

همیشه سنگ صورم بودی، همیشه از همه جا که نا امید بودم، به تو و مرسده پناه می بردم، خواهر خوشگل و عزیز من فراموشت نمی کنم، هرگز، چقدر دوستت دارم.

فردا روز تولد توست و مرا سحرگاه اعدام خواهند کرد، چه می دانم شاید هم الان، خلاصه عزیزم امیدوارم سال های زیادی در دنیای آزاد به سربری.

مرسده جان

شب تولد تو دادگاهیم کردند، شب تولد مزگان حکم را دادند، عزیزم خیلی دوستت داشتم و همیشه به یادت بودم.

مزگان، مرسده، نگذارید مامان زیاد ناراحت شود، دل داریش بدهید و نمونه های فراوان دیگر را برایش مثال آورید تا آرام گیرد. به بابا بگوئید مرا ببخشند، خیلی دوستش داشتم.

(امضای مجدد) منیژه